

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به مناسبت روز جهانی مبارزه برای الغاء خشونت علیه زنان در صفحه 13

طرح جداسازی جنسیتی، خشونتی سازمان یافته علیه زنان

سیما ریاحی

مبارزه با حضور زنان در عرصه های گوناگون، همواره یکی از دلمشغولی های حکومت اسلامی بوده است . با این حال حضور 60 درصدی دختران جوان در دانشگاه ها و پیشرفت های علمی آن ها، همچون خاری در چشم مقامات اسلامی است . زیرا این حضور علمی با منطق تفکر اسلامی حکومتیان که زن را ناقص العقل می دانند، تطابق ندارد. آن ها برای فشار بر دانشجویان و ایجاد فضای کنترل به طرح جداسازی، که خشونتی سازمان یافته علیه زنان است روی آورده اند تا از این طریق سیاست های زن ستیزانه ی خود را به اجرا در آورند. ادامه در صفحه 15

۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت زنان

پروین شکوهی



تمبر یادبود بیست و پنجمین سال قتل خواهران میرابال

در ص 10

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

خطر اعدام جان زینب جلالیان را تهدید می کند

جان زندانیان کرد در زندان مرکزی سنندج در خطر است
با تأنید حکم اعدام زینب جلالیان از سوی دیوان عالی کشور به اتهام
مبارزه و عضویت در گروه پژاک، جان او در خطر است.

ادامه در ص 2

سوسیالیسم، استالینیسم و اروپای شرقی

نویسنده: فیل کسپر
مترجم: صادق افروز

صفحه 11

متن مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

* جمهوری اسلامی مظهر تناقضات است، یک نظام نا پهن گام
آنا کرو نیک است که با زمان نمی خورد.

* در لحظاتی، سرکوب بیشتر مثل پاشیدن بنزین به روی آتش
است. ... حرکت مردم را میشود به عقب انداخت ولی نمیشود .
برای همیشه خاموش کرد...

* و مردم هم حالا بپا خاسته اند و رژیم را به چالش طلبیده اند
واصل موجودیت رژیم را میخواهند در ص 3

دلوران سرخ بادبان ها را برافرازید!

گفتار سیاسی رادیو راه کارگر

روز جمعه ۲۹ آبان ۱۳۸۸ برابر با ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹



اعلامیه هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

خطر اعدام جان زینب جلالیان را تهدید می کند

جان زندانیان کرد در زندان مرکزی سنندج در خطر است

از صفحه اول

زینب جلالیان که از ده سالگی به علت فرار از فشار های خانوادگی به نیروهای پک ک در کردستان ایران پیوست، به گفته آشنایان و دوستانش، هیچگاه فعالیت نظامی نداشته است. فعالیت او در حزب پک ک، نیز در زمانی انجام گرفته بود که این حزب مورد حمایت ایران بوده و فعالیتش در کشور تحمل می شده است. او که سال پیش از عراق به کشور بازگشته بود، به دلیل این که در خانه ای زندگی می کرد که یک فعال وابسته به گروه پژاک را پناه داده بودند، دستگیر شد و به او نیز اتهام عضویت در گروه پژاک بستند. امری که مورد پذیرش زینب نبوده است. قرار دادن طناب دار بر گردن دختر 27 ساله ای که از ده سالگی مجبور شده است برای فرار از خشونت جنسیتی علیه دختران و زنان از خانه فرار کند و به گروه های سیاسی پناه برد، بیانگر عمق توحش رژیم اسلامی است که حافظ و تثبیت کننده خشونت علیه زنان است. صدور حکم اعدام برای زینب جلالیان، در شرایطی انجام گرفته است که پیش از او احسان قتلحیان به دار آویخته شد و حکم اعدام برای شیرکوه معارفی و 12 نفر دیگر از فعالین کرد صادر شده است. امری که با اعتراضات گسترده ی جهانی روبرو گشته است.

صدور احکام اعدام، در شرایطی انجام می گیرد که بر اساس خبری که "سنه نیوز" منتشر کرده است، " زندانیان زندان مرکزی سنندج با خطر مرگ بر اثر ابتلاء به بیماری آنفولانزای خوکی روبرو هستند. بر اثر شیوع این بیماری در زندان و بی توجهی کامل مأموران رژیم، دو نفر از زندانیان به نام های کمال احمدی و خسروایزدی جان خود را از دست داده اند و مقامات رژیم اسلامی مرگ این دو نفر را استفاده از مواد مخدر اعلام کرده اند. اما همه میدانند که بیماری آنفولانزای خوکی به قدری در زندان سنندج گسترده شده که تمامی پرسنل اداری و زندانبانان زندان مرکزی سنندج در تمام ساعات شبانه روز از ماسک های ویژه استفاده می کنند. با این حال هیچ تلاشی برای نجات جان زندانیان انجام نمی دهند. این امر نگرانی شدیدی در مورد جان زندانیان زندان مرکزی سنندج ایجاد کرده است."

سیاست سرکوب خشن در کردستان، و صدور احکام اعدام برای فعالین سیاسی و مدنی کرد، به محوری ترین شیوه ی دولت اسلامی برای مقابله با پیوستن مردم کرد به جنبش سراسری کشور تبدیل شده است. دستگاه ولایت که از آینده خود نگران شده است علاوه بر صدور احکام اعدام برای پنج جوان در زندان اوین که وابسته به جریانات و سازمان های مخالف قانون

اساسی رژیم اسلامی هستند، سران سازمان ها و احزاب اصلاح طلب را نیز به زندان های سنگین محکوم کرده است. و در مورد کردستان و بلوچستان و خوزستان، به سیاست سرکوب خشن و مشت آهنین پناه برده است. دولت اسلامی هم چنین تلاش می کند با وصل کردن دستگیر شدگان به گروه هایی که دست به عملیات تروریستی می زنند، دایره دفاع از این زندانیان را کاهش داده و برای صدور احکام اعدام توجیه قانونی بترشد. روشن است مجبور کردن زندانیان به پذیرش چنین اتهاماتی زیر شدیدترین شکنجه ها انجام می گیرد. امری که حتی در مورد اعتراف گیری از سران سازمان ها و احزاب اصلاح طلب نیز بکارگرفته شده است. اعتراف گیری زیر شکنجه، و صدور حکم در دادگاه های در بسته بدون حضور وکیل مدافع و بدون رعایت اولیه ترین اصول یک محاکمه قابل قبول و منطبق بر اصول پذیرفته شده ی حقوق انسانی و شهروندی، کاملاً بی اعتبار است. صدور چنین احکام جنایت کارانه ای تنها پرونده ی سیاه این رژیم را قطورتر می کند. رژیمی که سازمانده تروریسم دولتی است؛ بیش از 80 نفر را در قتل های زنجیره ای سر به نیست کرده است؛ 250 نفر را در ترورهای خارج از کشور به قتل رسانده و در زندان هایش هم به قتل عام زندانیان سیاسی پرداخته است، صلاحیت محاکمه و صدور حکم برای دیگران را ندارد. سران این رژیم باید به دادگاه بین المللی جنایت علیه بشریت کشانده شوند. سازمان ما، ضمن محکوم کردن حکم اعدام برای زینب جلالیان، ضمن محکوم کردن صدور احکام اعدام و زندان برای دستگیر شده گان حوادث پس از 22 خرداد، و ضمن محکوم کردن بی توجهی مقامات زندان به خطر مرگ در اثر آنفولانزای خوکی در زندان مرکزی سنندج، از همه احزاب، سازمان ها و فعالین سیاسی و اجتماعی می خواهد به این سیاست ضدانسانی اعتراض کنند.

سازمان ما بر این باور است که دفاع از حقوق شهروندی همه دستگیر شدگان بی توجه به اعتقادات و وابستگی های سازمانی شان، وظیفه اخلاقی هر انسان شرافتمندی است. هیچ انسان آزادیخواه و دمکرات و یا مدعی دمکراسی خواهی نمی تواند در برابر چنین احکامی سکوت اختیار کند. باید صدای اعتراض علیه این سیاست بیشرمانه جمهوری اسلامی را هر چه رساتر به گوش جهانیان رساند و همراهی و حمایت تمامی سازمان و تشکل های مدافع حقوق بشر در سطح جهان را بدست آورد. تا از این طریق فشار گسترده افکار عمومی برای لغو احکام اعدام و دیگر احکام غیر عادلانه را سازمان داد.

سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

6 آذر 1388 - 27 نوامبر 2009

متن مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

ادامه از ص اول

رحیمی: در برنامه امروز (جمعه 22 آبان ماه 1388 برابر است با 13 نوامبر سال 2009 میلادی) طبق روال جمعه ها به گفتگو می نشینیم با آقای محمدرضا شالگونی از فعالین سیاسی چپ اپوزیسیون خارج از کشور و از تحلیل گران برجسته مسائل سیاسی ایران، منطقه و جهان. آقای شالگونی با درود به شما و خوش آمد مجدد. **محمد رضا شالگونی :** سلام عرض میکنم آقای رحیمی به شما و سلام عرض میکنم خدمت شنوندگان عزیز رادیو سپهر . در خدمتتان هستم.

رحیمی : آقای شالگونی، در روز هائی که نظام جمهوری اسلامی هر روز با چالش جدیدی مواجه است چگونه است که خود نظام با اعدام افراد بیگناهی همچون احسان فتحیان، در حقیقت خودش را بنوعی رو در روی مردم قرار میدهد . یعنی واقعاً مسئولان نظام از واکنش های درونی و بیرونی بی خبرند یا عمدی در کار است؟ **محمد رضا شالگونی :** واقعیت این است که رژیم در وضعیتی است که اگر دست به این اعدام ها و خشونت ها نزنند احساس م یکنند که زیر پایش خالی خواهد شد . اینها يك درسی از انقلاب 57 گرفته اند و این برایشان مهم است . بنظر من در دکترین مخصوصاً سپاه این مسئله مهمی است و این را بعضی ها نوشته اند و صریحاً هم میگویند. واقعیت این است که شاه در مورد سرکوب گسترده مردم بطور منسجم از خود تردید نشان داد . از زمانی که حرکتها شروع شد يك سلسله سرکوب هائی شد، منتها با تعلل هائی . و بعد سرکوب شدید ادامه پیدا نکرد و حتی در آبان ماه سال 57 شاه آن سخنرانی معروف را ایراد کرد که : من صدای انقلاب شما را شنیدم . این تناقض عجیبی بود که ارتش را به خیابانها آوردند و در واقع رو در روی مردم معترض قرار دادند و این مثل اسیدی ارتش شاه را از هم پاشاند؛ سربازان نهایتاً به مردم ملحق شدند و روحیه نیروهای سرکوب پائین آمد . این مسایل خیلی مهم بودند و این را خیلی ها مطرح کرده اند . حتی از خود سلطنت طلب ها هم این را بارها مطرح کرده اند . مثلاً داریوش همایون که از زندان فرار کرد و به خارج آمد، یکی از اولین کار هائی که کرد کتابی نوشت بنام ایران دیروز، امروز و فردا. او در کتابش يك حرف روشنی میزند که؛ شاه آن موقعی که بایستی امکان میداد که مردم حرفشان را بزنند و

جریانهای سیاسی مختلف شکل بگیرند جلویش را گرفت، آن موقعی هم که لازم بود با مردم مقابله بکند این کار را نکرد و این باعث زوال به اصطلاح نظام شاهنشاهی شد . آن درس اصلی که او از تجربه سال 57 و واکنش شاه به مسئله انقلاب میگیرد این است که [رژیم شاه] بایستی اول شل می کردند که چنین نارضایتی هائی شکل نمی گرفت ولی وقتی هم حرکت وسیع مردم شروع شد بایستی جلویش می ایستادند و سرکوب میکردند . او حتی شاه را با پارک چونگ هی رهبر آن زمان کره جنوبی مقایسه میکند که بدون اینکه به حرف امریکائی ها و دولت کارتر در مورد حقوق بشر گوش بدهد، اعتراضات را شدیداً سرکوب کرد و بدین ترتیب کشورش را به اصطلاح از انقلاب نجات داد.

این حرفی است که از خود سلطنت طلب ها و داریوش همایون میتوانم نقل کنم. و خیلی های دیگر ...

رحیمی : آقای شالگونی نظر خود شما در مورد این دیدگاه چه است؟ **محمد رضا شالگونی :** این حرف معروفی است که آلکسی دو تکفیل میگوید که؛ برای رژیم های استبدادی بدترین وضعیت آن موقعی است که بخواهند کمتر سرکوب کنند . من فکر میکنم این يك حقیقتی است که وقتی حرکت هائی شکل گرفت و از حد معینی جلو رفت، جلو حرکت را گرفتن کار مشکلی است . آن حرف معروف سعدی را شنیده اید که: سر چشمه شاید گرفتن به بیل - چو پر شد نشاید گذشتن به فیل؛ يك حقیقتی در این مسئله است . واقعیت این است که اینها (رژیم) میخواهند هر چه قاطع تر سرکوب را ادامه بدهند، منتها به مسئله ای گیر کرده اند . اینکه این سرکوب بدخل سیستم هم تسری پیدا میکند و می بینید که در م ورد اینکه قاطعانه تر بتوانند همه جریان های درون حکومت را حذف بکنند تردید دارند . وگرنه خیلی راحت تر میشد که اینها می توانستند انتخابات را برگزار نکنند، یا انطور برگزار نکنند که به ضررشان تمام شد و مثل نارنجکی در دستشان ترکید . و یا اینکه بعد ها وقتی موسوی و کروبی اعلام مخالفت کردند، آنها را دستگیر بکنند . منتها تناقضاتی که در داخل سیستم وجود دارد این امکان را به آنها نداد و این همچون خوره ای اینها را میخورد . و اگر توجه داشته باشید، جنبش سبز، جنبش نارضائی درون کشور، که حالا از فرصت های به اصطلاح رسمی در داخل جم هوری اسلامی برای بیان نارضایتی اش استفاده میکند، رژیم را از يك لحاظی فلج کرده است. مثلاً روز هائی که خود رژیم آنها را برگزار میکرد اگر برگزار نکند نشان دهنده ناتوانی اش خواهد بود، و اگر برگزار بکند مردم سوار آن موج میشوند و از آن

استفاده میکنند. می بینیم که شعارها از حد خواست های اصلاح طلبان حکومتی و حتی از آن توصیه هایی که موسوی و کروبی حالا میکنند آشکارا فراتر رفته است. این را در 13 آبان دیدیم و بنحوی در روز قدس هم دیده بودیم. ولی در روز 13 آبان در ابعاد وسیعتر و با صراحت بیشتری خودش را نشان داد. بنا بر این، [برای رژیم] این ناتوانی وجود دارد. اینها وقتی نمی توانند در داخل خودشان قاطع تر عمل بکنند - بدلالی که باید جداگانه بحث کرد - شروع میکنند به تشدید سرکوب در مورد همه مواردی که خارج از اصلاح طلبان هستند. ببینید، در آن دادگاه های فرمایشی (قبلاً هم گفته ام) عده ای را تحت عنوان اینکه سلطنت طلب بوده اند و با یک رادیو سلطنت طلب رابطه داشته اند، آوردند و در دادگاه نشان دادند و بعد به اعدام محکوم کردند. چند جوان را اینطوری به اعدام محکوم کردند خیلی پیام روشنی بود. [یعنی] کسی که بیرون اصلاح طلبان باشد، اگر به جریان های برانداز تعلق داشته باشد، کارش با اعدام حل و فصل خواهد شد. این در مورد مسایلی که ظرفیت انفجاری دارد، خیلی چشمگیر تر است. می بینید که در بلوچستان، در خوزستان و در کردستان کشتار های وسیعی را سازمان میدهند. چون احساس میکنند که در آنجاها ظرفیت انفجاری جنینش بالاست و میتواند سرعت توده گیر شود. همین که شهید احسان فتاحیان را اعدام کردند خیلی نشانه روشنی دارد از این مسئله که چرا این کار را کردند. این خیلی روشن است. احسان خودش هم گفته بود که در عملیات مسلحانه شرکت نکرده بود و حتی آن سازمانی که این شهید به او تعلق دارد سالهای طولانی است که عملیات مسلحانه نکرده است و این را خودشان اعلام میکنند. بعلاوه من قبلاً توضیح داده ام که تعلق به یک سازمانی که اعتقاد به مبارزه مسلحانه دارد به معنای این نیست که شما بیاید یک کسی را که صرفاً عضو آن سازمان است را به اعدام محکوم کنید. چرا که اساساً در حقوق جدید، حقوق مدرن، حقوق امروزی که دنیا آثرامی پذیرد و در همه جا ساری و جاری هست، جرم خصلت فردی دارد. نمیشود کسی را بخاطر عملیاتی که دیگران انجام داده اند، یا بخاطر اینکه به مبارزه مسلحانه اعتقاد دارد، اعدام کرد. باید جرمی اتفاق افتاده باشد ولی در مورد احسان فتاحیان اصلاً جرمی اتفاق نیفتاده است. حالا اینکه مبارزه مسلحانه جرم است یا نه آن بحث دیگری است. من معتقدم جرم نیست. در مقابل رژیمی که تمام مقررات و حتی تمام مصوبات خودش را هم یکطرفه نقض میکند آیا دست بردن به سلاح جرم است؟ نه! طبق حتی منشور سازمان ملل که در بیانیه حقوق بشر میگوید، [جرم

نیست]. یا قبل از آن - مسئله اصل حقوق بشر برمیگردد به قرن هیجدهم - وقتی که حکومت اصل حقوق مردم را، حرمت انسانی را زیر پا میگذارد، شورش بر علیه آن حکومت یک حق و حتی یک وظیفه است. در بعضی از بیانیه های حقوق بشر چنین چیزی آمده است: شورش حتی مسلحانه بر علیه یک حکومت ظالم و سرکوبگر یک حق انسانی است. مثلاً توجه داشته باشید که اینها این همه درباره آمریکا میگویند که آمریکا چه هست و چه نیست، متمم دوم قانون اساسی آمریکا حمل سلاح را مجاز میداند. برای چه؟ برای اینکه مردم بتوانند از آزادی های خودشان دفاع بکنند. این نکته ی خیلی مهمی است. در قرن هیجدهم این مسئله مهمی بود که یک قرار دادی بین حکومت و مردم وجود دارد و دو طرف نباید آن را نقض کنند. آن قرار داد این است که شما بایستی اصل حقوق ما را رعایت بکنید و به نمایندگی از طرف ما حکومت بکنید. قانون اساسی آمریکا که در واقع از این نظر قدیمی ترین سند رسمی است، قدیمی ترین قانون اساسی مدون در دنیای جدید است، اعلام میکند که داشتن سلاح حق مردم است برای اینکه بتوانند از آزادی ها و حقوقشان دفاع بکنند و صرفاً برای این نیست که جلو دزد را بگیرند یا برونند شکار. اصلاً نیروی مسلح و مردمی در سطح جامعه بعنوان یک اصل تضمینی و یک گارانتی تلقی میشود. این نکته بسیار بسیار مهمی است. حالا در ایران توجه داشته باشید، همین قانون اساسی جمهوری اسلامی را اگر در نظر بگیرید، هر روزه بطور سیستماتیک از سوی حکومت ولایت فقیه نقض میشود. حتی قوانین فرعی ارگانیک دیگر رژیم نیز آشکارا نقض میشود. مثلاً همین شهید احسان فتاحیان را در دادگاه اول به ده سال زندان میکنند و طبق مقررات خودشان این نیاستی در دادگاه تجدید نظر بیشتر از آن می شد؛ مگر اینکه چیز های خاصی اتفاق افتاده باشد. آن چیز های خاص چه بودند؟ این که از این شهید شجاع و دلاور و مبارز می خواستند که ندامت کند و او ندامت نکرد. به این خاطر او را کشتند. یعنی مقررات رژیم که خودشان تدوین کرده اند زیر پا گذاشته میشود، تحت عنوان "مبارزه با خدا"! من بل آسید علی خامنه ای اختلاف دارم این چه ربطی به خدا دارد؟ سید علی خامنه ای میگوید که من با خدا رابطه دارم و مشکل اینجاست. در مقابل چنین حکومتی دست بردن به اسلحه و حتی قیام مسلحانه جرم نیست. کجای دنیا چنین کسی را میشود تحت عنوان اینکه جرم مرتکب شده اعدام کرد؟ اصلاً خود گفتن "مبارزه با خدا" جرم است. آیا احسان فتاحیان با خدا مبارزه میکرده؟ او با سید علی خامنه ای حرف داشته است. تازه بنا به گفته خودش و بنا به همه اسنادی که

هست و وکلایش هم میگویند، او در هیچ عملیات مسلحانه ای هم شرکت نکرده بوده است. چرا اعدامش میکنند؟ [از نظر رژیم] هر کسی که خارج از محدوده اصلاح طلبان باشد بایستی اعدام شود. حالا دکترین سیستم سرکوب و سپاه این است: تحت هیچ عنوانی نبایستی گذاشت که حرکت از حد معینی فراتر برود. و از همین الان خط و نشان می کشند که این را به مردم به اصطلاح حالی بکنند که فکر چیزهای نامربوط به کله تان نزنند و گر نه تیر باران خواهید شد. ولی میدانیم که نتیجه این چیزها چه خواهد شد. من بنظر ملاحظه شما ملاحظه درستی است. در لحظاتی سرکوب بیشتر مثل پاشیدن بنزین به روی آتش است. رژیم بعضی جاها حرکت را حتی کاملاً سرکوب کرد ولی با این حال حرکت [اعتراضی] اتفاق افتاد. حرکت مردم را میشود به عقب انداخت ولی نمیشود برای همیشه خاموش کرد. در يك کشور بزرگ 70 میلیونی مگر میشود که شما بگویند "ما نماینده خدا هستیم" و هر کسی هم بگوید بالایی چشمتان ابرو است با خدا محاربه کرده، مردم همه را قورت بدهند و خاموش بنشینند و حرف نزنند؟ چنین چیزی اصلاً امکان ندارد. بنا بر این بنظر من رژیم هر جا برود يك راه بیشتر ندارد و آن این است که باید با مردم رودرو بشود. و مردم هم حالا بپا خاسته اند و رژیم را به چالش طلبیده اند و اصل موجودیت رژیم را میخواهند. من فکر میکنم که اعدامها بیشتر خواهد شد. می بینید که همین الان یکی دیگر از مبارزان کرد، شیرکو معارفی، در زندان تحت همان اتهاماتی گرفته اند که می گیرند و احتمالاً اعدامش کنند. و باید تلاش کرد و بر علیه آن ایستاد، تظاهرات راه انداخت، هر کاری که میشود کرد تا جلو این اعدام گرفته شود و هر چه بیشتر این شیوه سرکوب رسوا شود. همانطور که در سرکوبهایی که در مراسم ها و تظاهرات میشود و جوانان مردم را می گیرند، شکنجه می کنند، تجاوز می کنند و یا میکشند؛ بایستی جلوی همه اینها ایستاد. هر کسی کشته میشود باید از حقوقش دفاع کرد؛ صرف نظر از اینکه چکار کرده است. اگر قرار باشد حقی وجود داشته باشد، قانونی وجود داشته باشد، قبل از هر چیز بنام دولت قانون و دولت قانونمند اول باید جمهوری اسلامی را به حسابرسی کشاند و از او حساب خواست. شما که حتی قوانین خودتان را هم رعایت نمیکنید انتظار دارید که مردم محکومند که هر چه شما گفتید رعایت کنند؟ فکرش را بکنید، نماینده خامنه ای در سپاه میگوید که؛ نه مجلس خبرگان و نه مردم حق بر کناری ولی فقیه را ندارند. خوب، وقتی ولی فقیه نماینده خدا باشد و در سخنرانی رسمی اش هم

دستش در دامان امام زمان که معلوم نیست کجاست، طبیعی است که هر نوع مخالفت با او جرم تلقی بشود و هر نوع انتقاد از او جرم باشد! ببینید، همین الان بعد از این همه ماجراها که اینها تلاش کردند نشان بدهند که رای مردم میزان همه چیز است - آن حرف کذایی و قلابی خمینی که خودش هم به آن اعتقاد نداشت که می گفت: میزان رای ملت است - همه اینها را حالا امروزه رسماً زیر پا میگذارند. می بینید که به بحث میکشند که: نه؛ هیچ کس نمی تواند ولی فقیه را برکنار کند؛ ولی فقیه کشف خبرگان از نیت امام زمان و از جانب خدا برگزیده شده برای اینکار است. می بینید که این تئوری ولایت از طرف امام زمان، این امام زمان بازي و این جمران درست کردن حتی در مقابل حرم "حضرت معصومه" در قم که رونقش بیشتر از آن هم شده، و اینکه رئیس جمهور مملکت در هر جمله ای که میخواهد بگوید يك "عجل لوليك و الفرج" میگوید؛ اینها کارکرد هائی دارند. میخواهند نشان بدهند که ما دستمان در دست خداست و شما کاره ای نیستید و نمی توانید کاری بکنید. خود این مسئله در لحظه ای که وضعیت طوری شده که مردم قانونیت و مشروعیت سیستم و بنیادهایش را زیر سوال میبرند، واکنش رژیم است. البته واکنش ابلهانه ای است، ولی واکنش است. واکنشی است که قضیه را فکر می کنم بدتر خواهد کرد و مردم را بیشتر جری خواهد کرد که بایستی حتماً این رژیم را برانداخت. می بینید در لحظه ای که این همه مسئله وجود دارد که مثلاً زنان ایران در سراسر کشور دارند صحبت می کنند که حقوق زن در ایران به حساب نمی آید، زن انسان درجه دوم تلقی می شود، مرتیکه می رود آنجا صحبت می کند و می گوید که صدای زنها در رادیو و تلویزیون زیاد است و نبایستی خیلی مجال داد. یعنی این سفاهتها در خیلی مسیرها دیده می شود. وقتی یک رژیم دیکتاتوری به محاصره بیفتد خیلی کارها می کند که در واقع دوره حاکمیت خود ش را پایان میدهد و سرنگونی اش را شتاب میدهد. من فکر می کنم که اینکه در نظریه ی اینها هست که باید ایستاد، این ایستادن در این شرایط وضعیتشان بدتر میکند. اگر نیاستند هم البته سرنگونی شان شتاب پیدا خواهد کرد. منتها ایستادن اینها دیگر دیر شده است. من فکر نمی کنم که مردم را در یک کشور 70 میلیونی بشود به این سادگی ها خفه کرد.

رحیمی: یعنی می شود گفت که حقیقت ایستادگی اینها حقانیت مردم را برجسته می کند.

محمد رضا شالگونی: دقیقاً همین طور است. وقتی که شما می آید یک جوانی را که بیست و چند سالش است صرفاً بخاطر اینکه عضو

زیادی از جوانان را که گرفته اند، دختر و پسر، به آنها تجاوز شده؛ آیا کسی بازرسی کرد؟ گفتند مدرکی وجود ندارد. در این رژیم هیچ وقت مدرکی پیدا نخواهد شد. مردم اصلاً حق ندارند! در این رژیم این بطور سیستماتیک اجرا خواهد شد که هر چیز را که آنها بخواهند حق است، مال خدا است. اگر سپاه پاسداران خواست مثلاً مخابرات بخرد آن اراده ی خداست. این مسئله ای است که به آن گرفتار هستیم. به همین سادگی و به همین حالت عامیانه که می گویم، هست و مردم این را در می یابند. و بنابراین است که در مقابلش خواهند ایستاد و می ایستند. و این را صرفاً با اسلحه نمی توان خفه کرد. اگر می شد با اعدام این چیزها را خفه کرد، بایستی بشر در همه جا همچنان زیر یوغ جباران زندگی می کرد و در دنیا این همه شورش و انقلاب و حرکت و فریاد آزادی اصلاً بلند نمی شد.

رحیمی: آقای شالگونی تغییر و تحولاتی در پست های نظامی بویژه در سپاه مشاهده می شود، این تغییر و تحول را باید به حساب تقویت این پست ها گذاشت یا از سر ناچاری و کم کاری یا اعتراض مسئولین سابق انجام می شود؟

محمد رضا شالگونی: ببینید، ایران تنها کشوری است که دو تا دستگاه نظامی دارد. خیلی علنی این را می گویند که یکی برای دفاع از "انقلاب اسلامی" است و یکی دیگر هم مثل همه ی ارتش های دنیا برای دفاع از مرزهای کشور. خود این سپاه را در آغاز هم همین آدم هایی که کمتر باصطلاح طرفدار ولایت فقیه بودند مثل نهضت آزادی و اینها علم کردند و از گارد ناسیونال فرانسه الهام گرفته بودند برای باصطلاح دفاع از انقلاب و این داستانش. و شد بلای جان خود مردم. این اساس وظیفه اش به جارگون و زبان زرگری خود آنها دفاع از "انقلاب اسلامی" است. یعنی در شرایط امروز ایران هر کس اندکی توجه بکند به مسئله انقلاب اسلامی در می یابد که دفاع از حکومت است در مقابل اعتراضات مردم. این آقای جعفری که چند سال است فرمانده سپاه کرده اند، اصلاً مهارتش در جنگهای نامتقارن یعنی جنگهای شهری و چریکی است. اساس دکتترین سپاه عبارت از این است که در شهرها وقتی که شورش هایی اتفاق می افتد بیایند و سرکوب کنند. اصلاً موجودیت سپاه این است. بنابراین جابجائی ها و کاستن ها و افزودن ها، حتی وارد شدن آن به مسائل اقتصادی، عملیات عمرانی تحت عناوین مختلف تماماً در رابطه باین مسئله هست و با یک استراتژی سرکوب تدوین می شود. می بینید احمدی نژاد می آید در مجلس می گوید که آن پولی را که از قانون و لایحه هدفمند کردن پارانه ها عاید

یک سازمان اپوزیسیون هست محکوم به اعدام می کنید. حتی در دادگاه اول که خودشان تشکیل دادند، خیلی روشن بود که او در هیچ عملیات مسلحانه ای شرکت نکرده و بعد در دادگاه دوم اتهامش را "محاربه با خدا" می گذارند. خود همین کلمه "محاربه با خدا" اصلاً این را باید در همه در و دیوار نوشت و معلوم کرد که آیا خدا با اینها هست؟ آیا اینها آیات خدا هستند، آیت الله هستند، و ما بقیه همه آیات شیطانی هستیم؟ این باید روشن بشود که آیا یک ملت 70 میلیونی همه اعوان و انصار شیطان هستند و اینها اعوان و انصار خدا هستند؟ آق، ملت ایران شما را نمی خواهد! انتخاباتی را که خودتان سازمان داده بودید، خودتان جور کرده بودید، حتی کاندیدها را خودتان تعیین کرده بودید، دیدید که مردم بهم زدند و چیزی را خواستند که شما از آن وحشت کردید، بهم زدید. و بنا بر این انتخابات را واچیدید. حالا اگو جرات دارید بیایید نظر مردم را بخواهید. ولی مردم در جمهوری اسلامی آیات شیطانند و همه مردم گناهکارند و فقط خدا با آخوندی است که حکومت می کند. او حتی حق دارد آخوندهای بزرگتر از خودش را هم که استادانش هستند بگیرد و به بند بکند. بنابراین است که این زورگویی م حض است و این زورگویی هر چه بیشتر عریان تر می شود. در جایی که آقای منتظری که ارشد فقهای موجود در ایران و احتمالاً حتی در بین شیعیان جاهای دیگر است، وقتی خیلی صریح و روشن می گوید که این حکومت نه جمهوری است و نه اسلامی. خوب، دیگر از مردم چه می خواهید؟ از جان مردم، مردمی که نه به جمهوریت شما و نه به اسلامیت شما اعتقاد دارند، چه می خواهید؟ وقتی که نسل جوان کشور که بالای 75 درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند، اصلاً زندگی نی را می خواهند که نمی شود در نظام جمهوری اسلامی بر آورده بشود؛ وقتی که تمام دنیا با آن چیزی که شما فکر میکنید در جهت مخالف پیش می رود؛ شما چگونه می توانید خودتان را حفظ بکنید؟ خود این مسئله محاربه با خدا به حد کافی روشن است. این نقض حاکمیت مردم است، پا گذاشتن روی حق مردم است، نادیده گرفتن مردم است، منتسب کردن مردم به شیطان است. و حتی ناگزیر میشوند قوانین خودشان را نادیده بگیرند. قوانینی که بالاخره آدم ها حق دارند در دادگاهی با رای باصطلاح منصفانه محاکمه بشوند، وکیل داشته باشند، غیره و غیره. حالا اینها را کجا رعایت می کنند. اصلاً قوانین را آورده اند هر کسی برای خودش یک چیزی را رعایت می کند هر کسی برای خودش چیزی را اجرا می کند. مثلاً فکرش را بکنید آقای کروبی آمد نشان داد که يك عده

می شود - قیمت ها را بالا خواهند برد و از جیب مردم در خواهند آورد - بایستی به دست خود دولت بدهید ، مجلس نمی تواند نظارت بکند، ما خودمان بتوانیم دخل و تصرف بکنیم . این معنایش خیلی روشن است. این دولت، دولت سپاه است . دولتی است که در واقع در سپاه ادغام شده است و می بینید که همه مسئولان از سپاه هستند . و می خواهند اساساً آنطور ی خرج بکنند که خودشان لازم دارند . برای خودشان آدم بخرند، برای خودشان حامی بخرند ، بسیجی درست می کنند. یک روزی آقای رحیم صفوی می آید می گوید که؛ ما پنج میلیون نفر بسیجی داریم . (در زمان فرماندهی این آقا درست کرده بودند.) بعداً می بینید این نشد و می آیند (بعد از حرکت های مردم) بسیج را در سپاه ادغام می کنند و بعد فرماندهی بسیج تهران را عوض می کنند و لشکر آن را تغییر نام و تغییر آرایش می دهند و می گویند در دروازه های تهران است که اگر [حرکتها] از حد معینی فراتر برود، باصطلاح لشکر سید الشهداء وارد تهران خواهد شد و می تواند در عرض چند ساعت همه ی ادارات و مراکز را کنترل بکند . می دانیم که از این ارتش ها و سپاه ها و از این لشکر ها قبلاً هم وجود داشته اند.

واقعیت این است که نظام شاهنشاهی نظامی مقتدری بود . نه تنها مقتدر بلکه از لحاظ بین المللی هم از حمایت وسیعی برخوردار بود . یادتان باشد در دوره ای که انقلاب سال 57 شروع شد نظام شاهنشاهی در واقع در سطح دنیا ، دشمن خیلی چشم گیر نداشت از شوروی و چین گرفته تا آمریکا و انگلیس و فرانسه همه طرفدارانش بودند و با آن دوستی داشتند. اسرائیل هم روابط خیلی حسنه ای داشت . منتها مردم ایران با دست خالی بلند شدند و می دانیم که آن رژیم را به پائین کشیدند . حالا آیا اینها را نخواهند توانست [بزیر بکشند]؟ اینها می گویند : نه، ما آن درس شاه را گرفتیم و نمی گذاریم اینطوری شود و اگر از حد معینی فراتر برود سرکوب را بیشتر می کنیم و سرکوبش می کنیم . تا همین الان هم نشان داده اند که نمی توانند خیلی سرکوب بکنند . دیدیم که در سرکوب ناتوانند و مردم چطور از سلاح های خاص خودشان - منظوم اسلحه نیست - سلاح فریاد آزادی ، فریاد مظلومیتشان چطور آن را فلج می کنند، چطور دامن حرکت بزرگتر می شود . در عرض 4 تا 5 ماه اعتراضاتی که بر علیه انتخابات تقلبی صورت گرفت رفت حرکت گسترش پیدا می کند و به خود رکن اصلی نظام یعنی در شخص خود ولی فقیه متمرکز می شود . این چیز کمی نیست . اگر با سال 57 مقایسه بکنید ، شتاب عمق یافتن حرکت بیشتر از آن دوره هست .

انجا از روزی که اولین حرکت های توده ای شروع شد تا اینکه رژیم شاهنشاهی را بزور کشیدند 18 ماه طول کشید . تا اینجا همین 4 و 5 ماه را مقایسه بکنید (حالا بقیه بعداً چه خواهد شد آن را نمی دانم) تا این جا شتابش از سال 57-56 بیشتر بوده است. واقعیتی که وجود دارد این است که جلوی حرکت مردم را نمی شود گرفت. توجه داشته باشید این سپاهی را که اینطوری می گویند، سپاه همه اش اینطوری نمی تواند باشد . چرا که آدم ها روبات نیستند و نمی شود همه شان را در خدمت یک حرکت پارچه گرفت . وقتی که اینها رو در رو بشوند با مردم، مخصوصاً جریانی که جنگ دیده و مجبور شده از کشور دفاع بکند، (معمولاً اینطور است نیروهائی که در جنگ با یک نیروی خارجی شرکت کرده اند همیشه نمی توانند در سرکوب مردم موفق باشند چرا که یک نوع ناسیونالیسمی وجود دارد که در هم کوبیدن مردم خودی آنها را جریحه دار می کند . چنین چیزی در مورد سپاه را نباید نادیده گرفت .) معلوم نیست بدنه سپاه، آن چیزی که این ها نقشه می کشند کاملاً موفق باشند . آن بسیجی را که درست کرده اند برخلاف آنچه که فکر می کنند نقطه ی ضعفشان است. چرا که بسیجی ها بر خلاف سپاهها اصولاً یک چیز فکری است که یک امتیازاتی می دادند و در دور و بر محل زندگی خودشان سازمان می دادند به حمایت از رژیم و برای سرکوب های احتمالی. ولی توجه داشته باشید وقتی که حرکت توده ای عمق پیدا بکند خود این نیروهای بسیج به نقطه ای آسیب رژیم تبدیل می شوند. چرا که نفوذ توده ای در بین آنها آسان رخنه می کند و این بسیج می شود ستون پنجم مردم در درون نیروهای مسلح . و هم چنین توجه داشته باشید که این چیزی که نظام تعبیه کرده که یک دستگاه مخصوص سرکوب، و یک دستگاه ارتش و اینها جدا از همدیگر هستند. در هیچ جای دنیا امکان ندارد که یک ارتش، یک نیروی مسلح عزیز در دانه باشد که پول ویژه و امکانات به آن بدهند و آن یکی نیروی مسلحی باشد که نا تنی باشد و بعد در لحظه های بحران بین این ها اختلاف نیفتد . در اولین حرکت ها و رویا رویی های بزرگ و سراسری با مردم ، معلوم نیست که تلقی ارتش از جنگ و رویارویی با مردم همان باشد که سپاه دارد . بنابراین است که به آسانی می تواند در بین نیروهای مسلح جمهوری اسلامی شکاف بیفتد و به آسانی می تواند از طریق همین ارتش و بسیج و همین طور خود سپاه اسلحه بدست مردم بیافتد . گفتیم که به این سادگیها نیست که یک چیزهایی تار عنکبوتی برای خودشان می تنند و فکر می کنند که خیلی شاهکار است و خیلی هم کله شان کار میکند و هیچ

کس هم تا بحال به این فکرها نیفتاده بوده است. نه، اینطوری نیست. مردم خیلی راحت تر می توانند تمام این بافته ها را بهم بریزند و جلو بروند. این اصلاً به این سادگی ها نیست که گویا خواهند توانست سپاه را بعنوان یک نیروی حرفه ای در مقابل مردم نگه دارند. چنین چیزی امکان ندارد. سپاه اولاً حتی اگر همه اش هم یک پارچه باشد، در هم می شکند؛ ثانیاً بخش دیگری از نیروی مسلح هستند که تصادفاً از این يك بام و دو هوا جریحه دار هست. اصلاً ارتش در ایران هر قدر هم که اسلامی اش و ولائی اش کنند، ارتش جریحه دار است؛ نیروی وظیفه جریحه دار است. و بعلاوه می بینید که مدام نیروی مسلح خاصی را که نیروی شناخته شده ارتش ایران بوده آن را دارند ناتنی تلقی می کنند و همه امکانات را به سپاه می دهند و همه ی اقتدارات کشور در دست آن است. این حتی از ارتش پاکستان شکننده تر است. توجه داشته باشید که ارتش پاکستان ان یک روزی فکر میکرد که خیلی نابغه هست. و همین باعث شد که پاکستان شرقی، بنگلادش، راز دست بدهند. همین باعث شد که این اسلامیها را علم بکنند و بلای جانشان شود. حالا ببینید در دره سوات، در شمال غرب پاکستان چه بلایی سرشان می آید. هر روز می بینید که در آن شمال غرب پاکستان انفجارهای بزرگی اتفاق می افتد. حتی تا آنجا که یک گروه ده تا دوازده نفری 22 ساعت در نزدیکی ستاد اصلی ارتش پاکستان جنگید. برای این که به ستاد اصلی کل ارتش پاکستان در روالپندی حمله بکنند 22 ساعت جنگ و درگیری شد. توجه داشته باشید ارتش نمی تواند خیلی کاری بکند. آن چیزی که درست کرده بودند مصیبتی برایشان شده است. حالا فکرش را بکنید که در ایران دو ارتش وجود دارد که یکیش هم جریحه دار است و بینشان هم شکاف هست. و یک عده ای خودشان را ناتنی می دانند و در رویارویی با مردم خودشان را از آنها می دانند. چرا که ارتش از نیروی وظیفه است و از بچه های مردم است که مدام به نظامی گری می برند. آیا این ها در آن لحظه حساس رویا روئی آن طوری به مردم نگاه خواهند کرد که سپاه میکند؟ من می گویم که حتی در مورد خود سپاه هم باید تردید داشت. ولی مسلم است که ارتش این طوری طرز تلقی نخواهد داشت. و میدانیم که انقلاب سال 57 چطور شد. آن عزیز دردانه های گارد شاهنشاهی با همافران که تلقی دیگری داشتند از حرکت مردم و از رابطه شان با مردم، مگر اولین درگیریها از آنجا شروع نشد و از آنجا نبود که اسلحه بدست مردم افتاد؟ این جا هم همین اتفاقات می تواند بیافتد.

در دنیا هم از لحاظ بین المللی جمهوری اسلامی یک از منزوی

ترین رژیم هاست و وضعیتش بسیار خراب تر از آن چیزی است که فکر می شود. می بینید که آنها که خودشان را شیران خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ ایران می دانند، در زاهدان، در نوار مرزی، در پیشین، در سرباز مثل موش آنجا مجبور هستند که در مقابل نیروهائی که بر علیه شان می جنگند و از طریق دیگران هم مسلح می شوند و می آیند، یکدفعه پته شان به آب می افتد و همه شان به هوا می روند. فکرش را بکنید این نشان دهنده ی خصلت تار عنکبوتی آن طرح هائی است که تنیده اند.

رحیمی: در حقیقت وجود چنین ارتشی که در حال حاضر ساکت هم هست یک نعمت است برای مردم دیگر.

محمد رضا شالگونی: مسلم است. خود جمهوری اسلامی اصلاً نظام متناقضی است. توجه داشته باشید که در تمام سطوح تناقض وجود دارد. اصلاً این معلوم نیست که جمهوری هست یا اس تبداد مطلقه. البته معلوم است که استبداد مطلقه است. ولی آن پوششی که درست کرده اند ظاهراً برای این بود که مردم را راضی نگه داشته باشند. ولی حالا خود آن پوشش بلای جانشان شده است. در ایران مردم انتخابات می خواهند، انتخابات درست و حسابی می خواهند. فکرش را بکنید که در همه ی دیکتاتوریها در این خاور میانه در منطقه ای که ما داریم در واقع قاعده است و استثناً تقریباً وجود ندارد. بنابراین است که در ایران هم دیکتاتوری وجود دارد و نمی شود گفت که این جمهوری اسلامی نه فقط دیکتاتوری است. ولی آنجا ظاهراً در تئوری تناقض وجود ندارد. مثلاً در مصر در نظر بگیرید که یک نظام سرکوبگر و فلان و بهمان است و آقای مبارک پسرش را می خواهد جانشین خودش بکند، و دارد تدارک هم می بیند. منتها توجه داشته باشید که در آنجا بالاخره خود مبارک باید از طرف مردم انتخاب شود. رای ها را چطوری دستکاری می کنند و چطوری نمی کنند. یا مثلاً سوریه را که یکی از سرکوبگر ترین رژیم های تاریخ صد ساله ی اخیر خاور میانه است در نظر بگیرید که اصلاً آدم هائی را که می گیرند 20 سال بیست سال در دخمه ها نگاه می دارند، توجه داشته باشید خود سوریه حالا مجبور است تظاهر به این بکند که دارد دموکراسی راه می اندازد و با مردم دیالوگ می کند و از این حرفها. منتها در آنجا هم درست است که پسر بجای پدر گمارده شده و در واقع جمهوری سلطنتی است. ولی همین آقای بشار اسد مجبور است برود انتخابات بشود. در کشور ما بحث این است که آیا مردم میتوانند ولی فقیه را بر کنار بکنند یا نه؟ يك عده ای به اصطلاح علما بر این نظرند که نه نمیشود. چرا که در

فلان جا فلان حدیث هست که اینطوری نیست و آنطوری است . همه بند و بساط اینها در آن لحظه بحرانی روبیده میشود و به آشغال دانی ریخته میشود . کدام آیت الله، کدام حج ت الاسلام حق دارد در باره مردم صحبت بکند . و حالا می بینید که همه آن صحبت هائی که کرده اند دیگر مردم به احمدی نژاد اعتراض ندارند . سیزه آبان را که دیدید . احمدی نژاد زیر دست و پا مانده و همه از رویش رد شده اند . کسی به او نگاه نمی کند . حالا عکس خامنه ای را زیر دست و پا می اندازند . اصلاً خود ولی فقیه و خود اصل ولایت فقیه را زیر دست و پا انداخته اند . چرا؟ اصلاً خود تناقض جمهوری اسلامی تحریک آمیزتر است . اصلاً مردم را بیدارتر می کند . فکرش را بکنید جنبش زنان از لحاظ توده ای در ایران حالا تقریباً از همه کشور های خاورمیانه فعالتر است . توجه داشته باشید به این مسئله که چرا [چنین است]؟ در حالی که در دوره شاه که خودش را مدافع حقوق زنان می دانست، جنبش زنان در مقیاس توده ای اینقدر فعال نبود . چرا؟ خیلی روشن است . زن ایرانی از شوک جمهوری اسلامی، از شوک ولایت فقیه بیدار شده است . اصلاً وقتی می آید به زن در سطح میلیونی می گوئید : شما عقلمندان کمتر از مرد است، شما نمی توانید قضاوت بکنید، شما نمی توانید ریاست کنید، شما نمی توانید فلان رشته ها را بخوانید، شما حتی صدایتان تحریک آمیز است، و اصلاً اصطلاحات عجیب و غریب که فقط از ذهن معیوب آخوندی می تواند در بیاید که صحبت می کنند از حجم زن که نباید مرئی باشد، قابل رویت باشد . فکرش را بکنید به این لغت "حجم زن" فکر بکنید، حجم زن یعنی چه؟ حجم بدن زن اصلاً نباید در معرض دید باشد . زن بعنوان یک اسباب بازی جنسی تلقی می شود، به عنوان یک آدم تلقی نمی شود . مرد و زن هر دوتاشان تمایلات جنسی دارند که یک چیز طبیعی است و جنسیت و غریزه جنسی هم یک مصیبت و گناه نیست، یک موهبت است . یکی از شیرینی های زندگی است مثل همه چیزهای دیگر . ولی زن را کرده اند مظهر شیطان و مرد شده مظهر معصومیت . خوب طبیعی است که زن ایرانی حتی اسلامی ترین زنها وقتی اینها را می بینند، بلافاصله همه ذهنشان بیدار می شود و متوجه می شوند که نمی تواند اینطور باشد . بخش بزرگی از زنانی که حالا با سیاست جمهوری اسلامی در مورد زن مخالفت می کنند آدمهایی هستند که به اسلام اعتقاد دارند . آدمهایی نیستند که مثل من به خدا و پیامبر و اینها اعتقاد نداشته باشند .

بنابر این اگر به این تناقضات توجه داشته باشیم، خود این تناقضات

جمهوری اسلامی را آسیب پذیر می کند . یک ولی فقیه دارند و او قرار است که بایستاد و از حاکمیت اسلام دفاع کند، از اصل اسلام دفاع بکند . اما، نیروه ای مسلح دستش است، رای بودجه دستش است، پول مردم دستش است، همه چیز دستش است . فکرش را بکنید از اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت که آقای فضل الله نوری و آخوندها آن را در واقع در آن موقع تحمیل کردند به انقلاب مشروطیت که بایستی پنج نفر بیابند چک بکنند قوانین مصوبه را که ببینید کدامشان با شریعت اسلامی موافق هست و کدامشان نیست، آن را بگیرید و مقایسه بکنید با چیزی که حالا هست و ولی فقیه که بر تمام مال و جان مردم مسلط شده است . اصلاً یک پنجم درآمد نفت را رسماً می دهند در اختیار خانه رهبر دست ولی فقیه که او آنطوری که صلاح می داند در خیر اسلام خرج بکند . او دائماً کنگره شیخ مفید می گذارد، کنفرانس علامه حلی می گذارد فلان و بهمان . فکرش را بکنید این کتابهایی که در 30 سال گذشته از کتابهای فقهی که تجدید چاپ شده اند و در مقیاس خیلی وسیع و با چاپهای خیلی گران در نظر بگیرید . حالا آنها پیکش، کنگره ها و کنفرانس هایی که از تمام دنیا آدمهای مفتخور را آورده اند برایشان چیز درست بکنند .

جمهوری اسلامی یک حکومت پرخرج است . نه تنها جمهوری نیست یک حکومت مطلقه هست که تحت پوشش جمهوری هست، یک حکومت پر خرج است . برای اینکه هر چیزی را که می خواهد اجرا بکند، و آن چیزهایی که می خواهد در واقع قالب ریزی جامعه امروزی در یک قالب عهد بوقی و جامعه شترچرانی است، اینها خرج دارد . وقتی که امنیت اجتماعی می گذارید و همه زنها را ملزم می کنید یک طور خاصی لباس بپوشند، وقتی که همه جوانان کشور یعنی اکثریت جمعیت کشور را وادار می کنید که از کارهای خاصی تبعیت بکنند، از کدهای خاصی فرمان ببرند، طبیعی است که همه اینها خرج دارد . این می شود که بعد از سی سال درآمد نفت با آن پولهای باد آورده نفت (مخصوصاً با آن قیمتی که بالا رفت) همه چیز را خرج کرده اند حالا مانده اند که چه کار بکنند . یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت جهان حالا محبور هست که یکی از بزرگترین وارد کنندگان بنزین باشد و آن را جیره بندی کرده است . و بعد می خواهد سوخت و گاز را هم جیره بندی بکند . ایران که یکی از بزرگترین ذخایر گاز دنیا را داراست مردمش باید گاز را به قیمتی مصرف بکنند که مثلاً در اروپا مصرف می کنند . آن تفاوت قیمت را که هم از جیب مردم که بیرون می کشند بایستی بدهند دست رئیس

در آمریکا لیزا و جوپسی مورد تجاوز افراد ناشناس قرار گرفتند و بقتل رسیدند.

عوامل جمهوری اسلامی ترانه موسوی را بعد از تجاوز وحشیانه بقتل رسانده، جسدش را سوزاندند و در بیابانهای اطراف قزوین رها کردند.

زمانیکه خمینی در سال 57 بر موج انقلاب سوار شد، از همان ابتدای حاکمیت اش هویت خود را در سرکوب با زنان آغاز کرد. در همان اوایل بعد از شکل گیری رژیم اسلامی در مراسم نماز جمعه آیت الله طالقانی از تربیون نماز جمعه اعلام کرد که بهتراست خانمها یک روسری هم بر سرشان بگذارند و رژیم با کمک حزب الهی ها با شعار **یا روسری یا تو سری** مقنعه ومانتورا به زور بر پیکر زنان پوشاندند. آنها حتی به این هم رضایت ندادند ودر ادارات وخصوصاً در مدارس، رنگ مانتو را هم خودشان انتخاب کردند؛ رنگ فقط رنگ تیره! زنان و دختران جوانی که از روی سر گذاشتن روسری ممانعت میکردند با خشونت ضد انسانی عوامل رژیم مواجه می شدند که با پاشیدن اسید بر صورت آنان می خواستند درس عبرتی به دیگران زنان بدهند.

بنیادگرایی مذهبی، مبنای قانون اساسی کشورهای مثل ایران، افغانستان وپاکستان است. بر اساس این قوانین زن حق طلاق بدون موافقت همسر ندارد و اگر مرد موافقت کرد، حضانت و سرپرستی فرزندان بعهد مرد میباشد. چند همسرگزینی هم به موافقت زن احتیاج ندارد! بر اساس این قوانین ارتجاعی سهم ارث زن نصف سهم مرد است.

در ایران امروز زنان که فریاد آزادیخواهی اشان به بیرون از مرزهای ایران رسیده به اشکال مختلف مورد ضرب و شتم قرار میگیرند. عوامل رژیم با تجاوز و به زنجیر کشیدن آنان سعی در پراکندن رعب و وحشت دارند غافل از آن که اعمال خشونت در هر شکل و ابعاد آن نه تنها نتوانسته مبارزات زنان را خفه کند بلکه زنان کشورمان اکنون پی گیرتر از هر زمان دیگر در راس مبارزه مردمی قرار گرفته اند.



جمهوری که انتخاب نشده و او هر طوری که می خواهد مصرف بکند. خوب معلوم است که این تناقضات عمل خواهد کرد. تنها ارتش و سپاه نیست که تناقض جمهوری اسلامی را نشان می دهد. هر حوزه ای که شما دست بگذارید تناقضات است. اصلاً جمهوری اسلامی مظهر تناقضات است، یک نظام نا بهنگام آنا کرونیک است که با زمان نمی خورد و بنابراین در هر قدم بایستی یک چیزهایی را بشکنند و جلو بروند. مردمی را، ملتی را از فرهنگ امروزی به یک مسیر عهد بوقی انداختن که مثلاً " آقا " دستور میدهد که صدای زن در تلویزیون کمتر شنیده شود، این حرفها یعنی چه؟

رحیمی: بسیار سیاسیگزارم آقای شالگونی از شرکتتان در برنامه این هفته و به امید گفتگو و شنیدن تحلیل های شما در هفته آینده.

محمد رضا شالگونی: زنده باشید. تشکر می کنم و خداحافظی می کنم از شما و شنوندگان عزیز رادیو سپهر

۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت زنان

پروین شکوهی

از ص اول در 25 نوامبر 1960 سه خواهر مبارزاهل جمهوری دومینکن (پاتریا، مینروا و آنتونیا میرابل) که بر علیه دیکتاتور وقت رافائل لئونیداس ترخیلو مبارزه میکردند بطرز فجیعی بقتل رسیدند. سازمان ملل در سال 1999 بمناسبت سالگرد قتل خواهران میرابل 25 نوامبر را روز جهانی مبارزه علیه خشونت زنان اعلام کرد. این طرح در جولای 1981 زمانی شکل گرفت که اولین ملاقات فمینیستهای امریکای لاتین و منطقه کارائیب، در کلمبیا انجام شد.

خشونت علیه زنان مرز نمیشناسد.

در منطقه جعفرآباد پاکستان 5 تن از زنان بدلیل ایستادگی در برابر سنت اجدادی که به ازدواج ناخواسته تن ندادند بعد از ضرب و شتم وحشیانه زنده بگور شدند.

در کنگوزان، هم توسط شورشیان و هم سربازان رژیم بخاطر سکس خشونت آمیز زخمی و ناقص میشوند. این زنان دیگر قادر به بچه دار شدن نیستند.

سوسیالیسم، استالینیزم و اروپای شرقی

نویسنده: فیل گسپر
مترجم: صادق افروز

از صفحه اول

سال از فرو ریختن دیوار برلین در 1989 می گذرد. حادثه ای که به عنوان سمبل فروپاشی رژیم های اروپای شرقی در تاریخ ثبت خواهد شد.

جریان فرو پاشی این رژیم ها در واقع یک سال قبل از فرو ریختن دیوار برلین با پیروزی جنبش همبستگی در لهستان آغاز شده بود. این پیروزی انتخاباتی از پی آمد یک سری اعتصابات توده ای حاصل شده بود. در مجارستان نیز در پاسخ به بحران های عمیق اقتصادی سیستم تک حزبی کنار گذاشته شده بود.

در آلمان شرقی یک ماه قبل از پایین آمدن دیوار تظاهرات وسیع توده ای برگزار شده بود. اینگونه تظاهرات سپس به بلغارستان، چک اسلواکی و سرانجام به رومانی گسترش یافت و با سرعتی غیر قابل پیش بینی به عمر این رژیم ها خاتمه داد. موج تغییرات در این کشورها پس از اعدام نیکلای چائوشسکو، دیکتاتور رومانی که تلاش هایش برای سرکوب تظاهرات با استفاده از نیروی نظامی ناموفق مانده بود در روز کریسمس با سرعت حتی بیشتری دنبال شد.

انقلاب در اروپای شرقی بدون شک دارای اهمیت تاریخی است. این وقایع به از بین رفتن اتحاد شوروی در دو سال بعد شتاب دادند. پروسه ای که به پایان جنگ سرد منجر شد و آغاز مهمی بر تغییر تعادل جهانی محسوب می شود. مورخین از این حوادث نتیجه گیری های گوناگون کرده اند. رونالد گریگور سانی اخیراً گفته است:

حوادث 1989 اغلب اوقات به عنوان شکست سوسیالیسم انگاشته می شود. از آن به عنوان تحلیل نیرومندی که اینترنتیو سرمایه داری را بی اعتبار می کند یاری گرفته می شود.

فرو پاشی کمونیسم یا به اعتبار دقیقتر بگویم استالینیزم در اروپای شرقی موجب شادمانی هواداران سرمایه داری با سبک غربی شد. در همین حال به بی اعتقادی در میان بخش بزرگی از چپ ها دامن زد. زیرا این بخش از چپ ها می پنداشتند این رژیم ها سوسیالیستی و دولت هایشان دولت های کارگری هستند.

سوسیالیست دانستن کشور های اروپای شرقی از این اعتقاد ناشی می شد که سوسیالیسم را با مالکیت دولتی اقتصاد یکسان می پنداشتند. به زعم آن ها از آن جایکه در کشور های اروپای شرقی از اواخر دهه 1940 اقتصاد بطور عمده از طرف دولت اداره می شد علیرغم تمام نواقص موجود این کشور ها سوسیالیستی بودند.

این تعریف از سوسیالیسم و معادل دانستن آن با مالکیت دولتی همواره مورد سوال بوده است. نزد مارکس و انگلس باتیان جنبش سوسیالیستی در قرن نوزدهم، سوسیالیسم به مفهوم خود رهایی طبقه کارگر و شرکت اکثریت توده های مردم در امور اجتماع بود. هم در تصرف قدرت سیاسی و هم در شیوه اداره امور روزمره جامعه. مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست با صراحت گفته اند:

اولین گام در انقلاب توسط طبقه کارگر، بالا آوردن این طبقه به عنوان طبقه حاکم و پیروزی در نبرد برای دموکراسی است. برای مارکس و انگلس سوسیالیسم نمی توانست وجود داشته باشد مگر آنکه بر اساس دموکراسی کارگری باشد. و این معادل مالکیت دولتی نیست.

انگلس در مشخص کردن تمایز ها بین مالکیت دولتی و سوسیالیسم صراحت بیشتری داشت. او در سال 1877 نوشت:

اگر دولت بلژیک به دلایل خیلی معمولی سیاسی و مالی، ساخت خطوط راه آهن را در دست بگیرد، اگر بیسمارک شخصا کمپانی خطوط آهن پروس را در کنترل خود بگیرد. به این دلیل ساده که در زمان جنگ آنها را کاملاً در اختیار داشته باشد این به هیچ وجه به مفهوم سوسیالیستی شدن نیست. مستقیم یا غیر مستقیم، آگاهانه یا غیر آگاهانه. در این صورت کمپانی رویال مری تایم که سازنده پرسلاین است و حتی خیاط خانه ارتش که یونیفورم های نظامی تهیه می کند نیز سوسیالیستی بودند.

تشکیل "دموکراسی های خلق" در اروپای شرقی بدنبال پایان جنگ جهانی دوم هیچ ارتباطی به قدرت مردمی یا دموکراسی ندارد. در عوض آنها بر اساس توافق آمریکا و انگلیس و اتحاد شوروی تحت کنترل استالین به اروپا شکل جدیدی بخشیدند. هنگامی که پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم مسجل شد، روزولت، چرچیل و استالین یک سری جلسات بین خودشان برگزار کردند. این جلسات به این منظور برگزار می شد تا در مورد رد غنایم جنگی تصمیم گیری کنند. چرچیل از یکی از این جلسات که در سال 1944 در مسکو برگزار شد چنین یاد می کند:

"این بهترین موقع برای معامله بود. بنابراین من فکر کردم مسائل مان را در بالکان حل کنیم. به او گفتم سپاه شما در حال حاضر در رومانی و بلغارستان است. ما در آنجا منافع، مامورین و عواملی داریم. بگذارید سر مسائل کوچک درگیر نشویم. بعد پرسیدم در مورد این پیشنهاد چه فکر می کنید که 90 درصد رومانی به شما و فرضا 90 درصد یونان به ما تعلق گیرد و در مورد یوگوسلاوی 50-50 برویم؟"

چرچیل می گوید یادداشت خود را روی یک تکه کاغذ نوشته بود و بعد مجارستان را هم اضافه کرد.

"من کاغذ را به استالین دادم. مترجم نوشته را برای او ترجمه کرد. پس از آن برای مدتی طولانی در اتاق سکوت حکمفرما بود. سپس استالین مداد آبی رنگی را از روی میز برداشت و با زدن علامت تیک موافقت خود را با محتوی نوشته اعلام کرد. او سپس کاغذ را به طرف من هول داد"

پس از آن مدتی طولانی سکوت بر جلسه حاکم بود. تکه کاغذ در وسط میز قرار داشت. سرانجام من گفتم بهتر است این تکه کاغذ را که ممکن است حساسیت هایی را برانگیزد بسوزانیم. ولی استالین پاسخ داد: نه شما کاغذ را نگاه دارید.

روزولت در این جلسه حضور نداشت، اما پس از پایان جنگ معامله پر ثمر تری با استالین انجام داد. علیرغم این واقعیت که آمریکا کمک های نظامی بسیاری به شوروی کرد و امکان اعمال فشار بر مسکو برای عقب نشینی از اروپای غربی وجود داشت، اما سوسیالیست انگلیسی دونکن هالاس معتقد است سخاوتمندی آمریکا نسبت به رقیب آینده بر این اساس بود که روزولت همچون چرچیل به کمک استالین در اروپای غربی و آسیا نیازمند بود. به عبارت دقیق تر آنها به همکاری احزاب کمونیست این کشور ها احتیاج داشتند.

در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا و انگلیس از احتمال وقوع جنبش انقلابی توده ای در چندین کشور اروپایی مثل فرانسه و ایتالیا وحشت داشتند. همانگونه که هالاس اشاره می کند احتمال یک اروپای سرخ دور از انتظار نبود. در چنین شرایطی احزاب کمونیست بیش از هر زمان دیگری نفوذ و عضو داشتند و قادر بودند در ایجاد نظم نوین نقش بسیار کلیدی بازی کنند. بر اساس دستور استالین نقشی که این احزاب می بایست ایفا کنند عبارت بود از دوباره سازی نظم کهن. هالاس در همین زمینه می نویسد:

آنها کمک شایانی به خلع سلاح جنبش مقاومت کردند. از اتحادیه ها خواستند از اعتصاب خودداری کنند حتی در بلژیک و ایتالیا با

انحلال رژیم سلطنتی هوادار فاشیست ها مخالفت کردند . به عبارت ساده تر آنها با سوء استفاده از شهرت شان به عنوان سرخ ها ، امکان شکست انقلاب و روی کار آمدن آمدن ضد انقلاب را فراهم کردند . این همان معامله ای بود که روزولت و چرچیل در یالتا و پونسدام به خرید آن اقدام کردند . بهای این معامله تسلط روسیه بر اروپای شرقی بود . از نقطه نظر انگلیس و آمریکا این معامله بسیار خوبی بود .

در همین حال ، روس ها در اروپای شرقی برای جلوگیری از انقلاب احتمالی پیشدستی کرده و نظم کهن را دوباره برقرار کردند . در بلغارستان ، ارتش در سال 1944 سر به شورش گذاشت و سیستم کهنه سیاسی از هم پاشید . وزیر خارجه اتحاد شوروی ، ویچسلاو مولوتوف در پاسخ به چنین وضعیتی دولتی را در بلغارستان تشکیل داد که از امهره های نظامی رژیم گذشته بوده و از فاشیسم حمایت می کردند . وزیر جنگ بلغارستان بر طبق گزارش که از آن زمان منتشر شد ابلاغیه بسیار خشنی برای برای سپاهیان منتشر کرد . در این ابلاغیه از سپاهیان خواسته شده بود که بی درنگ به نظم معمولی بازگردند ، شورای سربازان را منحل کنند و پرچم سرخ را پایین بیاورند . داستان در رومانی هم بر همین منوال بود . در رومانی فاشیست های سابق به عنوان مأموران دولت جدید به کار گمارده شدند . در دیگر کشور های اروپای شرقی نیز روس ها با تکیه بر چهره های سیاسی جناح راست در برقراری ثبات می کوشیدند . در همین حال احزاب کمونیست کشور های اروپای غربی با تمام نیرو به دولت های اتحاد ملی برای کسب محبوبیت کمک می کردند .

جنگ سرد در سال 1947 زمانی بین اتحادشوروی و آمریکا آغاز شد که احتمال انقلاب در کشور های اروپای غربی از بین رفته بود . ایالات متحده آمریکا با استفاده از طرح مارشال تلاش جدیدی را برای بیرون کشیدن کشور های اروپای شرقی از سیطره شوروی آغاز کرد . در واکنش به طرح مارشال ، در کشور های اروپای شرقی اغلب صنایع به تصرف دولت درآمد و راست ها را از دولت بیرون انداختند و قدرت را به احزاب کمونیست این کشور ها محدود کردند . هالاس در این زمینه می گوید :

بین دمکراسی های خلق و ملی کر دن ها سه سال فاصله است (1944-1947) در این سه سال تمامی اپوزیسیون ، طبقه کارگر ، دهقانان ، طبقه متوسط سرکوب شدند . ملی شدن ها (با شروع جنگ سرد-م) به غیر از چک اسلواکی همگی بدون دخالت مردمی و با فرمان از بالا انجام شد . نظارت و کنترل مردمی را اصلا فراموش کنید .

سوسیالیست های انقلابی که با دیکتاتوری استالین مخالفت می کردند و در راستای سنت جناح چپ ایستاده بودند تلاش کردند در دهه 1940 به تعریف جدیدی از رژیم های اروپای شرقی دست پیدا کنند ولی آنها بیش از هر چیز دیگر توسط تحلیل ترسکی از اتحادشوروی از حرکت باز می ماندند . ترسکی به همراه لنین یکی از رهبران حزب بلشویک بود و انقلاب 1917 را رهبری کرد . طبقه کارگر روسیه در این انقلاب قدرت سیاسی را از آن خود کرد . اما لنین و ترسکی بخوبی می دانستند بدون پشتیبانی از خارج و پیروزی انقلاب در دیگر کشور های اروپایی ، ساختن سوسیالیسم در روسیه عقب مانده امکان پذیر نیست .

روسیه در این مورد نه تنها کمکی از خارج دریافت نکرد بلکه مورد تهاجم سپاهیان کشور های خارجی قرار گرفت و در باتلاق جنگ داخلی فرو رفت به نحوی که اقتصاد و تقریباً طبقه کارگر روسیه از میان رفت . رژیم جدید با بهای پرداخت گزافی جان سالم بدر برد . این هزینه چیزی جز پدید آمدن دولت کارگری ناقص الخلقه نبود .

پس از مرگ لنین در سال 1924 استالین اعلام کرد ساخت سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر است . این سیاست در عمل خود را بصورت در هم شکستن بقایای دمکراسی کارگری و تصفیه رهبران انقلابی حزب بلشویک و سازمان دهی سرکوب وسیع توده ها نشان داد که به مرگ میلیون ها نفر منجر شد . و همه این با این هدف که اتحاد شوروی را به یک قدرت مهم صنعتی تبدیل کند .

ترتسکی که در سال 1929 به تبعید فرستاده شد از ابتدا با چنین سیاستی مخالفت کرد . اما او در برابر این نتیجه گیری که عروج بوروکراسی استالینی بیانگر یک ضد انقلاب کامل است مخالفت می کرد و نمی پذیرفت . به عقیده او بوروکراسی حاکم یک طبقه حاکم جدید نبود . او می پنداشت این بوروکراسی یک لایه اجتماعی است که قدرتش را از تعادلی که بین کشاورزان ثروتمند ، بورس بازان و دلال ه از یک سو و کارگران از سوی دیگر حاصل شده بدست آورده است .

در ابتدا ترتسکی می پنداشت این بوروکراسی را با توسل به راه حل های صلح آمیز می توان کنار زد . اما پس از تاثیر فلاکت بار استالین بر جنبش کارگران آلمانی که به روی کار آمدن نازی ها در آلمان در سال 1932 یاری رساند ترتسکی به این نتیجه گیری رسید که سیاست رفرم از رمق افتاده است . بوروکراسی را حالا تنها با راه حل های انقلابی می شد کنار زد . این تغییر تنها با انجام یک انقلاب سیاسی امکان پذیر بود . از انجایی که روسیه به دلیل الغای مالکیت خصوصی یک کشور کارگری باقی مانده بود یک دگرگونی دقیق تری مورد نیاز نبود .

ترتسکی پیش بینی می کرد که جنگ جهانی دوم در هم پیچیدگی های اجتماعی را در سطح جهانی خواهد گسست و این به از هم پاشیدگی بوروکراسی استالینیستی منجر خواهد شد . و به این ترتیب ماهیت گذرای خود را به نمایش خواهد گذاشت . اما ترتسکی در سال 1940 توسط یک استالینیست به قتل رسید و نتوانست شاهد باشد که استالینیسم پس از پایان جنگ نه تنها از هم نپاشید بلکه با اشغال کشور های اروپای شرقی خود را گسترش داد و ساختار اقتصادی - سیاسی خود را بر این کشور ها تحمیل کرد .

در ابتدا پیروان ترتسکی می گفتند که این کشور های اروپای شرقی هنوز سرمایه داری هستند زیرا هیچ قیام کارگری که کنترل جامعه را در اختیار بگیرد به وقوع نپیوسته است اما پس از آنکه دولت کنترل اقتصاد را در این کشور ها بدست گرفت دیگر هیچ فرق اساسی بین این رژیم ها و اتحادشوروی وجود نداشت . پس از این هواداران ترتسکی بر سر یک دوراهی قرار گرفتند : یا این رژیم ها را مثل روسیه که اقتصاد در مالکیت دولت بود دولت های کارگری بنامند یا تئوری ترتسکی در مورد اتحاد شوروی را رها کنند .

ترتسکیست های ارتدکس انترناسیونال چهارم - یک شبکه از ترتسکیست های ارتدوکس که از گروه های سوسیالیست توسط خود ترتسکی در سال 1938 ایجاد شده بود - اولی را انتخاب کردند . آنها می گفتند کشور های اروپای شرقی دولت های کارگری هستند که از ابتدای تولد ناقص الخلقه بوده اند . ترتسکیست های ارتدوکس از آنجا که انقلاب ها در کشور های

**اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی
ایران (راه کارگر)**

**به مناسبت روز جهانی مبارزه
برای الغاء خشونت علیه زنان
به خشونت علیه زنان پایان دهید**

25 نوامبر، روز جهانی مبارزه برای الغاء خشونت علیه زنان است. فعالین جنبش زنان از سال 1981 این روز را به یک روز جهانی تبدیل کرده بودند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز آن را در 1999 به رسمیت شناخت. 25 نوامبر، سال روز تجاوز جنسی و قتل خواهران میرابل، (پترسیا، مینروا، ماریا) از اعضای جنبش مقاومت است که توسط مزدوران دیکتاتور مورد حمایت آمریکا، رافائل تروخیلو (1961-1930) در جمهوری دومینیکن، کشته و اجسادشان در کنار مردابی انداخته بودند.

خشونت علیه زنان، در سراسر جهان، امر ناشناخته ای نیست. فرهنگ مردسالار حاکم، در کنار سنت های عقب مانده و قرون وسطائی، سودجویی سرمایه دارانه و نگاه کالائی به زن، انتقام جویی مردانه در جنگ ها، زنان را به آماج خشونت تبدیل کرده است. این امر نه تنها در کشورهای عقب نگه داشته شده، که در جهان صنعتی نیز با ابعاد تکان دهنده ای دیده می شود. خشونت علیه زنان، زمان و مکان نمی شناسد. تجاوز جنسی در محیط های خانوادگی و بیرون از آن، تجاوز به زنان اسیر در جنگ ها و زندان ها، آزار جنسی در محیط های کار، تبعیض و حق کشی در جامعه، سوء استفاده تبلیغاتی از بدن زن؛ تجارت بدن زن، سرکوب خشن عواطف و احساسات پاک دختران جوان و زنان در جامعه و خانواده، بخشی از عرصه هایی است که این خشونت را تجلی می بخشند.

خشونت علیه زنان، امری ابدی، غریزی و ناشی از بد ذاتی مردان نیست. این امر به سه عامل مهم بستگی دارد:

اول - به نظام های اقتصادی - اجتماعی که زن را "کهنتر" می دانند. این امر از زمانی آغاز شده است که بازوی مرد در تولید نقش کلیدی یافت و زمینه اقتصادی - اجتماعی برتری مرد پایه ریزی شد. پیش از آن دوره هایی در تاریخ بشری را می توان سراغ گرفت که زنان نقش برجسته ای داشته اند و بسیاری از خدایان زن بوده اند. سرمایه داری یکی از این نظام هاست که مروج و مبلغ "کهنتری" زن است. حتی زمانی که مدافع حقوق زنان شد و شعار "آزادی زن" سرداد، از نیروی کار زنان در امر تولید با هدف درهم شکستن قدرت چانه زنی مردان دفاع کرد. شعار "آزادی زن"، هم چنین زمینه ساز سوءاستفاده از بدن زن در صنعت سودآور و جهنمی تبلیغات و تجارت سکس شده است.

دوم - سنت های اجتماعی عقب مانده ناشی از ته نشین شدن عوارض نظام های اقتصادی - اجتماعی، که با جان سختی در حافظه ی جامعه ریشه دوانده است. این سنت ها، مدافع "کهنتری" زن و تضمین برتری مرد هستند. به دیگر سخن به قول سیمون دوبووار، هیچ کس "زن" زاده نمی شود، "زن" می شود. بنابراین این سنت های ریشه دار عقب مانده است که از "کهنتری" زن دفاع و او را به "جنس دوم" تبدیل می کند.

سوم - نظام های حقوقی و سیاسی مدافع "کهنتری" زن و پیشبرنده و

اروپای شرقی همه از بالا و تحمیلی بود مجبور بودند این ایده را که سوسیالیسم تنها با حرکت خود کارگران قابل دستیابی است رد کنند. آنها همچنین مجبور بودند این ادعای ترسکی را که بوروکراسی در اتحاد شوروی به یک نیروی ارتجاعی مبدل شده و قادر به ایفای نقش انقلابی در جهان نیست کنار بگذارند. در همین زمینه یک تحلیل تازه از تونی کلیف (یک یهودی فلسطینی که در انگلیس زندگی می کرد) ارائه شد. بر طبق تحلیل تونی کلیف، روسیه و کشور های اروپای شرقی دولت های کارگری نیستند. دولت در این کشورها بوروکراتیک و جامعه سرمایه داری است.

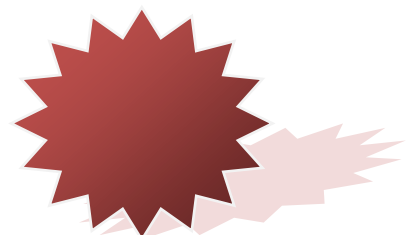
تونی کلیف بر این عقیده بود که این دولت ها نمی توانند سرمایه داری باشند زیرا از یک برنامه ریزی متمرکز استفاده می کنند. و بازار به طور وسیعی از بین رفته است. او تلاش کرد تعریف دقیق تری از ماهیت سرمایه داری ارائه دهد. دینامیک مرکزی جامعه سرمایه داری گسترش تولید در نتیجه رقابت است. اگرچه بازار در اتحاد شوروی سرکوب شده بود، رقابت نظامی با غرب منطق مشابهی از انباشت سرمایه را بر اقتصاد شوروی تحمیل می کرد و آن را وامی داشت تا به طرز وحشتناکی کارگران را استثمار کند. دینامیک مشابهی در دیگر کشور های اروپای شرقی وجود داشت.

با حرکت از همین دیدگاه تونی کلیف پیش بینی کرد بلوک شوروی حتی بیش از دیگر کشور های سرمایه داری دچار عدم تعادل اقتصادی و ناموزونی نرخ رشد خواهد شد و دیر یا زود برخورد های طبقاتی در مقیاس توده ای بروز خواهد کرد. از سال 1950 به بعد این پیش بینی صحت خود را در کشور های اروپای شرقی نشان داد. بحران های بزرگ در آلمان شرقی، مجارستان، لهستان و چک اسلواکی به قیام های بزرگ منجر شدند. در اکثر این قیام ها دخالت نظامی روسیه برای باز گرداندن ثبات ضروری بود. اما در دهه 1980 اتحاد شوروی خود زیر فشار بحران های داخلی کمر خم کرده بود و توانایی و تمایلی برای دخالت مجدد نداشت.

در نبود یک رهبری انقلابی با یک استراتژی انقلابی، انقلاب های 1989 سرانجام منجر به جایگزینی یک نوع سرمایه داری به جای نوع دیگری از آن شد. با این همه اینها به هیچ وجه از اعتبار سوسیالیسم نکاست.

بر عکس، وقایع این سال این ایده مارکسیستی را دوباره به ثبوت رساند که استثمار مبارزه طبقاتی را بدنبال خواهد داشت و در دراز مدت چالش انقلابی در مقابل این سیستم ها ناگزیر خواهد بود. و این ها همه تأییدی شد بر این ادعا که توده های کار و زحمت و نه اقلیت رهبران در ساختن تاریخ مرکزیت دارند.

22 نوامبر 2009



مبارزه با بدحجابی، به گفته مقامات نیروی انتظامی با دستگیری ده ها هزار زن و دختر و تذکر به چند صد هزار نفر همراه بوده است. مبارزه زنان کشور علیه این تبعیضات در اشکال گوناگون و بویژه کمپین یک میلیون امضاء، بیان مبارزه درخشانی است که از این آتشفشان نیرو می گیرد. آتشفشانی که انفجار آن را در حوادث پس از 22 خرداد به خوبی مشاهده کرده ایم. در این مبارزات ضد استبدادی، زنان در صف مقدم و همدوش مردان، چنان جسارتی از خود نشان دادند که حیرت جهانیان را برانگیخت. جسارتی که خشم و نفرت مزدوران حکومتی را به دنبال داشت. خشمی که باعث شد گلوی ندا آقاسلطان را به گلوله ببندند. جسد ترانه موسوی را پس از تجاوز وحشیانه و گروهی به آتش بکشاند. به دختران جوان در بازداشتگاه ها تجاوز کنند. به زنان روشنفکر دستگیر شده، از هیچ توهینی ابا نداشته باشند.

امروز، در روز جهانی برای الغاء خشونت علیه زنان، برای ما ایرانیان که اسیر جمهوری زن ستیز اسلامی هستیم، پایان دادن به خشونت علیه زنان، تنها از مسیر در هم شکستن حاکمیت اسلامی می تواند به سرانجام برسد. تنها با درهم شکستن جمهوری اسلامی است که می توان حفاظ قانونی بر مردسالاری و خشونت نهادینه شده را از میان برداشت و راهی برای پایان دادن به آن جست. روشن است با از میان برداشته شدن جمهوری اسلامی، خشونت علیه زنان پایان نخواهد یافت. زیرا تا سرمایه داری برقرار است تبعیض و خشونت علیه زنان ادامه خواهد یافت. بدون عبور از سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم بعنوان نظام اقتصادی - اجتماعی نوین، نمی توان زمینه های مادی خشونت علیه زنان را بطور کلی نابود کرد. هم چنین بدون مبارزه بی امان با فرهنگ و سنت های ارتجاعی به جا مانده در جامعه نمی توان مبارزه ی مؤثری برای الغاء خشونت علیه زنان انجام داد. برای این کار باید بسیاری از سنت ها و عرف های جاری در میان مردم به نقد کشیده شود. کارگسترده ی فرهنگی و سیاسی صورت گیرد. برابر حقوقی زنان و مردان به رسمیت شناخته شود. خشونت علیه زنان در تمامی اشکال آن غیرقانونی و قابل تعقیب اعلام شود. و نهضت گسترده ای برای لغو خشونت علیه زنان سازماندهی شود. این امر به یک دنیا کار نیاز دارد. در این میان جنبش کارگری - سوسیالیستی می تواند نقش کارآمدی داشته باشد. جنبش کارگری باید که هم در مبارزه با رسوبات عقب مانده و ارتجاعی در جامعه و هم برای برابر حقوقی زنان با مردان، از تمامی ظرفیت های خود استفاده کند.

در این کارزار جهانی و نهضت گسترده برای الغاء خشونت علیه زنان، سازمان ما خود را در کنار جنبش زنان، جنبش کارگری و تمامی مبارزین این راه می داند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)

2 آذر 1388 - 23 نوامبر 2009

مدافع برتری و امتیازات مردان و حافظ نظام مردسالار. حکومت های ضد زن و یا زن ستیز هم چون عربستان سعودی، طالبان و جمهوری اسلامی از زمره بدترین این نظام ها هستند. جمهوری اسلامی را باید خشن ترین و ارتجاعی ترین این حکومت ها و حتی بدتر از حکومت طالبان دانست. زیرا اگر حکومت طالبان بر جامعه ای حکومت می کرد که سنت ها و فرهنگ حاکم بر جامعه، با آن همسوئی بالائی داشت، در ایران، مبارزه با سنت ها و فرهنگ مردسالار، چه توسط جنبش زنان و چه روشنفکران آزادی خواه و برابری طلب، دهه ها جریان داشت و دست آوردهای بسیاری به بار آورده بود. حاکمیت جمهوری اسلامی بر جامعه ای که با سنت های عقب مانده در افتاده و در بسیاری از موارد آن را به عقب نشینی هایی وادار کرده بود، یک نا بهنگامی تاریخی است. عقب راندن پیشروی زنان و مردان در مبارزه علیه سنت های عقب مانده، وظیفه ای بود که حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی از همان ابتدای روی کار آمدن با خشونت در دستور کار خود قرار داد.

اگر خشونت علیه زنان، در بسیاری از کش و رها، خارج از حوزه حفاظتی قانون انجام می گیرد و جرم قابل تعقیب محسوب می شود، در ایران تحت حاکمیت جمهوری زن ستیز اسلامی، خشونت علیه زنان، خشونتی سازمان یافته، قانونی و شرعی است. در جمهوری اسلامی خشونت علیه زنان در مجلس شورای اسلامی تصویب می شود و توسط دولت و ارگان های سرکوبش به اجرا در می آید. اعتراض علیه این خشونت سازمان یافته، در دادگاه های شرع اسلامی، به محکومیت زنان منجر می شود و بی حقی زنان را تکمیل می کند. از دید حاکمان اسلامی، زن نصف مرد ارث می برد؛ شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد است؛ حق طلاق ندارد؛ پس از جدائی حق حضانت فرزند را از دست می دهد؛ چند همسری مجاز است؛ "صیغه" یا ازدواج موقت قانونی است؛ ازدواج با دختران خردسال 10 تا 14 ساله منع قانونی ندارد. (4 درصد ازدواج های سال 1387 با دختران بین 10 تا 14 سال انجام گرفته است)؛ تلاش برای ممنوعیت تحصیل دختران در رشته های بخصوصی ضروری است؛ سهمیه ای کردن پذیرش دانشجویان دختر و بومی کردن دانشگاه ها در مورد دختران دانشجو، و طرح تفکیک جنسیتی با هدف جلوگیری از رشد دانشجویان دختر لازم است؛ حق سفر و انتخاب محل سکونت بدون اجازه مردان فامیل، امکان ناپذیر است؛ آزادی پوشش زنان نه تنها به رسمیت شناخته نمی شود که به شدت سرکوب می شود و برای مقابله با آن طرح "ارتقاء امنیت اجتماعی" به اجرا در می آید؛ زنان حق آواز خواندن ندارند و چنین اقدامی جرم محسوب می شود، تا جایی خامنه ای از بکارگیری صدای زنان در صدا و سیما انتقاد کرده است؛ و.... بر این لیست سیاه می توان هم چنان افزود.

چنین سیاست رسوائی در جامعه ای اعمال می شود که زنان تحصیل کرده رقم بالائی را تشکیل می دهند و 60 درصد دانشجویان کشور، دختران جوان هستند. کارگردانان و هنرپیشه های ایرانی، به نسبت درصد جمعیت، یکی از بالاترین مقام ها را در سطح جهان به خود اختصاص داده اند. تناقض رشد فرهنگی و سیاسی زنان با قوانین عشریتی در جامعه ای مردسالار؛ بر زمینه ی سنت ها و عرف های به جا مانده از قرون وسطی و حاکمیتی حافظ و مروج مردسالاری، جنبش زنان را به آتشفشانی زیر پای جمهوری اسلامی تبدیل کرده است. برای مقابله با این ظرفیت مبارزاتی است که طرح "ارتقاء امنیت اجتماعی" به اجرا در می آید. سیاستی که تحت عنوان

طرح جداسازی جنسیتی، خوشنوی سازمان یافته علیه زنان

سیما ریاحی

ادامه از صفحه اول

حبیب محمدنژاد، معاون پژوهشی نهاد نمایندگی رهبر رژیم، یک بار دیگر آپارتاید جنسی را مطرح و بحث آن را دامن زد. او در این رابطه گفت " بر اساس مطالعه این نهاد، رابطه ای بین موفقیت دانشجویان و اختلاط جنسیتی وجود ندارد بلکه وجود چنین اختلاطی موجب افت تحصیلی دانشجویان می شود ". بحث تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها پس از آن مطرح می شود که پیش از آن موضوع جداسازی در کتاب های درسی و تبعیض جنسیتی در سهمیه کنکور نیز مطرح شده بود. در همین راستا حجت الاسلام فضل علی نماینده ولی فقیه در دانشگاه خواجه نصیر طوسی که ابداع کننده مراکز همسریابی در دانشگاه هاست هم با طرح تک جنسیتی کردن دانشگاه ها موافق است . او با این جملات که " با اختلاط دختر و پسر در دانشگاه ها مخالفم"، " دختران و پسران جوان دارای غریزه ، غضب و شهوت هستند بنابراین هیچ وقت روابط آن ها عادی نمی شود". " دو جنسیتی بودن دانشگاه ها مثال پنبه و آتش است ". " دختر با یک لبخند پسر را می دزد " خواهان تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها شد . او همچنین با تاکید بر این که " بالای 90 درصد دخترها و پسرهای جوان چه مذهبی و چه غیرمذهبی در دانشگاه ها با هم دوست هستند " آن را خطری جدی دانست و مخالفت خود را با اختلاط دختر و پسر اعلام داشت.

بحث آپارتاید جنسی به همین جا ختم نمی شود . آیت الله ناصر مکارم شیرازی هم از این طرح دفاع کرده و گفته است : " طرح جداسازی دختران و پسران در دانشگاه ها موجب پیشرفت علمی و اخلاقی دانشجویان می شود" معلوم نیست این مرجع تقلید از کجا به این ایده رسیده است؟
مریم بهروزی دبیرکل جامعه زینب هم ضمن موافقت با این طرح می گوید: " بنا به فتوای حضرت امام باید حتی المقدور از اختلاط زن و مرد پرهیز شود ". او در این رابطه مشکل امکانات را عمده می کند و مثلاً آن را برای نمایندگان مجلس و هیئت دولت و وزیران و معاونان و حضور آن ها در کمیسیون ها ضروری نمی داند.

تلاش مقامات حکومتی برای دامن زدن به بحث جداسازی جنسیتی که بیان دیدگاه فوق ارتجاعی آن ها و ناشی از تفکر زن ستیزانه شان است، با مخالفت

جدی دانشجویان روبرو شده است . جمعی از دانشجویان دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد مشهد با انتشار بیانیه ای این طرح را بی احترامی به منزلت انسانی دانشجویان دانسته اند. در این بیانیه آمده است: " وجود زنان و مردان در کنار هم و تبادل فکر و اندیشه و شناخت و معرفت کافی برای هدایت جامعه لازم است".

همچنین دانشجویان دانشگاه یاسوج در هفته گذشته با دیدن کاغذهایی با عنوان " سرویس خواهران " و " سرویس برادران " دست به اعتراض زدند. پانصد تن از دانشجویان از ساعت 12 ظهر با تجمع در دانشگاه و با سر دادن شعارهایی هم چون " تبعیض جنسیت ها، توهین به شخصیت ها " یا " دانشجوی می میرد . ذلت نمی پذیرد " اعتراض خود را به اجرای این طرح اعلام داشتند.

دانشجویان دانشگاه اراک نیز در اقدامی جسارت آمیز دیوار جداسازی در سالن غذاخوری دانشگاه را درهم شکستند و به اجرای این طرح در رستوران دانشگاه اعتراض کردند.

واقعیت این است که طرح جداسازی جنسیتی در دانشگاه ها، هم چون جداسازی جنسیتی در بیمارستان ها و یا ایده جداسازی جنسیتی کتاب های درسی، همه و همه ریشه در تفکر عقب مانده، ارتجاعی و زن ستی زانه حکومت اسلامی دارد . در دیدگاه آن ها زن موجودی ناقص الخلقه است که به قیم نیاز دارد. زن در دیدگاه آن ها " شیطان " است که برای فریب مرد آفریده شده است و اگر مثل انسان در خیابان راه برود و در اجتماع زندگی کند، موجب حواس پرتی مرد می شود. به نظر می رسد روحانیت حاکم، وقتی پای زن و مسائل اجتماعی مربوط به زنان به میان می آید، به جای استفاده از مغز برای فکر کردن، افکارشان از امیال و هوس هایشان فرمانبرداری می کند.

اما اگر تا دیروز چنین تلاش هایی می توانست مشکلاتی برای جامعه زنان کشور و خانواده ها ایجاد کند، امروز که مردم در خیابان ها هستند، کسی برای افکار پوسیده ی آن ها تره هم خورد نخواهد کرد . در زمانی که دانشجویان بصورتی متحد و یک پارچه، چه دختر و چه پسر علیه حکومت اسلامی شعار می دهند، به پیش کشیدن طرح جداسازی و تلاش هایی از این دست، بیشتر به دست و پا زدن های مذ بوحانه مثنی کوته فکر شباهت دارد.

امروز در شرایطی بسر می بریم که مرد و زن و جوان، چه دختر و چه پسر، برای آزادی های سیاسی، و برای برابر حقوقی زنان با مردان مبارزه می کنند. و این مبارزه است که سمت و سوی آینده کشور را تعیین خواهد کرد نه طرح های ضد زن و مالیکولیاتی مثنی بیمارجنسی.

4 آذر 1388. 25 نوامبر 2009

مردم و شکل حرکت آن، عزیمت از اشتراکات در عین پذیرش اختلافات است.

اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، خانه مشترک همه مبارزانی است که نان و آزادی را در پیوندی ناگسستنی برای مردم ایران می خواهند، تنوع افکار و عقاید و اندیشه ها را مانع رشته ای از اتحادهای پایدار در حوزه های مختلف مبارزاتی نمی دانند و مبارزه از هم اکنون برای تحقق عدالت اجتماعی را اصلی ترین وظیفه خود تلقی می کنند.

اگر اصلی ترین و فوری ترین حلقه مبارزه دموکراتیک در لحظه حاضر، همسویی گسترده و سراسری بر علیه اعدام، شکنجه، زندان و سرکوب است، اصلی ترین و فوری ترین حلقه در ساماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم در ایران سازمان یابی مستقل همه نیروهای این عرصه به قصد پر کردن گسست های موجود و تکمیل حضور سیاسی در صحنه پیکار کنونی ضد استبدادی است. ایجاد هسته های مبارزاتی بر پایه پیوندهای طبیعی خانوادگی، خویشاوندی و دوستی های عمیق و پایدار در همه حوزه های مبارزه، از جنبش مطالباتی تا حقوق و آزادی های دموکراتیک، گام نخست در مسیر تکمیل و تحکیم حضور مستقل سیاسی در جنبش عمومی اعتراضی است.

زمان آن رسیده است که منطبق با توازن قوا، سنجیده اما با شتاب کافی، مقدمات و الزامات عبور پیروزمند از دوره گذار کنونی را فراهم سازیم.

زمان آن رسیده است که به زمزمه پیش خود بگویم: با دمکرات ها برای دمکراسی با سوسیالیست ها برای سوسیالیسم.

زمان آن رسیده است تا بار دیگر بادبان ها را برافرازیم و در دریای طوفانی به سوی آینده روشن روان شویم.

*** پیوندها ***

سرمدبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 33-1-43455804

سایت راه کارگر
www.rahekargar.net

سایت خبری راه کارگر
<http://rahekargar.wordpress.com>
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.eteheadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

دلاوران سرخ بادبان ها را برافرازید!

گفتار سیاسی رادیو راه کارگر

روز جمعه ۲۹ آبان ۱۳۸۸ برابر با ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹

جنبش اعتراضی مردم ایران دوره گذار دردناکی را از سر می گذراند. موج اعدام ها و بازداشت های پس از ۱۳ آبان جای تردیدی باقی نگذاشته است که دستگاه ولایی و متحدان نظامی/امنیتی این دستگاه می خواهند به هر قیمتی ولو برپا کردن حمام خون بر آریکه قدرت باقی بمانند. از آن سو جنبش اعتراضی با شعار هایی که هسته اصلی و مرکزی رژیم را نشانه گرفت، عزم خویش در عبور از رژیم کنونی را نشان داده است. جنبش مطالباتی مزد و حقوق بگیران در آستانه برچیدن پارانه ها و اجرای برنامه فلاکت آفرین شوک تراپی سیما می تهدیدآمیزتری به خود می گیرد. با وجود تفاوت های آشکار سیاسی از جهت خط مشی و دورنمای مبارزاتی در اردوی مجموعه نیروهای پیکار ضد دیکتاتوری، برای نخستین بار شرایط مساعدی در پیوند مبارزه برای نان و آزادی فراهم شده است.

در چنین شرایطی استمرار جنبش اعتراضی و عبور کم درد از دوره گذار کنونی، اولاً نیازمند حفظ همسویی و وفای عمومی مجموعه نیروهای اردوی ضد دیکتاتوری در آماج سازی قانون اصلی زور و استبداد یعنی دستگاه ولایت مطلقه و همدستان و کاربدستان آن است. ثانیاً مستلزم پیشگیری از تبدیل تغییرات الزامی و تدریجاً پدیدار شونده در امر هدایت سیاسی جنبش اعتراضی، به عاملی در جهت پس رفت آن؛ تغییراتی که پیامد جوشش رادیکالیسم ضد دیکتاتوری و خصلت ساختارشکنانه آن است.

پس، گره خوردن پیکار علیه دیکتاتوری با مبارزه برای دمکراسی واقعی و گشایش افق های دموکراتیک و عدالت جویانه برای جنبش اعتراضی کنونی نیازمند دو رویکرد همزمان در عرصه راهکارهای مبارزاتی است. عرصه نخست، پیکار قاطع، استوار و بدور از هر گونه حسابگری های فرقه ای برای همه حقوق و آزادی های دموکراتیک و شهروندی است. سازماندهی همسویی مبارزاتی در حوزه مبارزه برای حقوق و آزادی دموکراتیک در همه شکل های قابل تصور، پلی است که مبارزه علیه استبداد فقهاتی را به مبارزه ای برای دمکراسی تبدیل می کند. هر چه این پیکار با همسویی و وفای گسترده تری در میان طیف وسیع تری از نیروهای دموکراتیک به پیش برده شود، و هر چه شکل های آن متنوع تر و سطوح آن بیشتر باشد، به همان میزان چشم انداز دموکراتیک به عنوان افق پهنه روی جنبش کنونی اعتراضی قوی تر می شود.

عرصه دوم که پا به پای مبارزه برای دمکراسی و آزادی های کامل و بی قید و شرط سیاسی اکنون در کانون توجه عدالتخواهان قرار می گیرد، ساماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم در ایران است. اتحادی که پایه طبقاتی آن جنبش کارگران و زحمتکشانشان، مایه حرکت و جوشش آن، جنبش رو به رشد مطالباتی و جنبش عمومی اعتراضی